

## بندار رازی

یکی از قدیم ترین شهرای پهلوی زبان

بقایای مجاس قبل

استاد دانشگاه

یکی از قدیمترین گویندگان ایران که از او اشعاری بزبانی غیر از زبان فارسی دری یعنی بلهجه رازی (زبان قدیم طهران) باقیست بندار است که بدبختانه بعلمت قدمت عهد چندان اطلاعی مبسوط و اشعاری فراوان از او بجا نمانده.

بندار از شعرای نیمه اول قرن پنجم هجری و از مداحان و معاصرین پادشاهان آخری از دیلمی و وزیرای ایشان است. نظامی عروضی او و دو همشهری دیگرش غضایری و منطقی را از شعرای خاصه آل بویه بشمارد و میگوید که بقای نام آل بویه از برکت مدایح این سه تن گوینده رازی است. مؤلف تاریخ گزیده در ذکر بندار بیانی مختصر قناعت ورزیده و گفته است که: «او بدان زبان [یعنی رازی] اشعار زیبا و اختراعات بی همتا دارد و دیوان او مشهور و معتبر است». دو منبعی که نسبت به مطالبی بیشتر راجع باین شاعر در آنهاست یکی تذکره دولتشاه سمرقندی است دیگر مجاس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری. در مجمع الفصحاء نیز پاره ای مطالب و اشعار اضافی راجع ببندار وجود دارد اما نوشته های این سه مؤلف متأخر هر سه حاوی اشتباهاتی است. اینک تحقیق و انتقاد بیانات مؤلفین مزبور:

در تذکره دولتشاه<sup>۴</sup> تخلص این شاعر باشتباه بندار باباء فارسی بطبع رسیده (همچنین در ذیل فهرست ریو) و آن بظاهر غلط است چه بندار یعنی خیال خام و اندیشه و گمان نااستوار کلمه ای نیست که کسی آنرا بعنوان تخلص یا لقب اختیار کند بلکه صحیح این کلمه (بندار) است باباء مضموم عربی بمعنی کیسه دار و مرد صاحب مکتب و تجمل<sup>۴</sup> و این

۱ - چهار مقاله صفحه ۲۸ (چاپ لیدن)

۲ - تاریخ گزیده ص ۸۱۶

۳ - تذکره دولتشاه ص ۴۲-۴۳ (چاپ لیدن)

۴ - فرهنگ جهانگیری

لقب در قدیم بکسی داده میشده است که جنسی را بعد وفور مالک بوده و دیگری که از او توانائی مالی و قوت حالش کمتر محسوب میشده آنرا از وی میخریده و بدیگران میفروخته است و در حقیقت در این راه کار بندار جمع اقسام کالا بوده است بقصد گرانفروشی<sup>۱</sup> و بندار گنج و علم و امثال آنها یعنی کسی که از این اجناس مقداری فراوان در اختیار دارد و گنجور و خازن آنهاست، ناصر خسرو میگوید:

بر سر گنجی که یزدان در دل احمد نهاد

جز علی گنجور نبود جر علی بندار نیست

و این کلمه که فارسی است ظاهراً از بنه = بنک و حرف معنی «دار» مرکب شده و بنکدار که هنوز هم بزبان ما جاری و در زمان ما مستعمل است شکل دیگری است از آن.

در میان قداما عدّه کثیری از ایرانیان بمناسبت شغل بنداری یا انتساب بکسی که این شغل را داشته بلقب بندار یا بنسبت بنداری مشهور بوده اند و الفتح بن علی البنداری الاصفهانی مؤلف مختصر تاریخ سلاجقه یکی از ایشان است. ظهیر فاریابی در اشاره بنام بندار گوید:

شعر بندار که گفتمی بحقیقت وحی است

آن حقیقت بر این بنده مجاز است آری

در نهانخانه طبعم بتماشا بنگر

تا زهر زاویه ای عرض دهم بنداری

کسانی که تخلص ابن شاعر را «بندار» می پنداشته بیت اول این قطعه را چنین ضبط کرده اند:

شعر بندار که گفتمی بحقیقت وحی است

آن حقیقت چو بینی بسود از پنداری

دولت‌شاه در تذکره خود در باب بندار چنین مینویسد: «شاعر مجدالدوله ابوطالب ابن فخرالدوله دیلمی بوده و سخنی متین و طبعی قادر داشته به زبان سخنوری میکند عربی و فارسی و دیلمی و از قهستان ری است، صاحب اسمعیل بن عباد که کریم جهان بوده مریمی بندار است.»

در باب اینکه مسلماً بندار به زبان شعر میگفته هیچ دلیلی در دست نیست زیرا که شعر عربی از او بنظر نرسیده و اگر فرض دولت‌شاه از زبان دیلمی یعنی گیلکی همان زبان رازی است که از بندار اشعاری بآن باقیست بیان او خالی از مسامحه نیست چه اگرچه رازی نیز مثل دیلمی و گیلکی لهجه ای بوده است از لهجه های مختلف زبان پهلوی لیکن

۱ - رجوع کنید بانساب سمعانی در نسبت «البنداری» و تاج العروس در لغت

از مقایسه نمونه هائی که از هر دو بجاست واضح میشود که بین آنها تفاوت بسیار وجود داشته و زبان بندارچنانکه حمدالله مستوفی تصریح کرده همان زبان رازی زبان شهر و مولد اوست نه دیلمی .

مؤلف مجمع الفصحاء<sup>۱</sup> عین مطالب دولت‌شاه رادر باب این شاعر تکرار کرده و چیزی که از خود بر آن افزوده است یکی آنکه لقب بندار را « کمال‌الدین » نوشته دیگر آنکه گفته است که وفات بندار در شهر سنهٔ احدی و اربعماه بوده و مجدالدوله نیز در همین ایام کشته شده است .

جزء اول این بیان را ناسندی دیگر بدست نیاید باید بقید احتیاط پذیرفت و جزء دوم آنرا هم چون متضمن غلطی تاریخی است قابل اعتماد نمیتوان شمرد چه عزل مجدالدوله بدست عمال سلطان محمود غزنوی در سال ۴۲۰ اتفاق افتاده نه در ۴۰۱ بعلاوه محمود پس از آمدن بری مجدالدوله رادر همین سال بخراسان فرستاد و عاقبت کار او درست معلوم نیست و اگرچه ممکنست که بعدها غزنویان مجدالدوله را کشته باشند لیکن تصریحی در این خصوص در تواریخ نیست و بهر حال چنین اتفاقی در سال ۴۰۱ رخ نداده پس بهمین علت که جملهٔ مذکور در مجمع الفصحاء راجع بتاریخ وفات بندار حاوی غلط تاریخی بزرگست مردود است بخصوص که در حدود همین سال ۴۰۱ مجدالدوله طفلی هفت هشت ساله پیش نبوده و بعید است که بندار که اکثر تذکره نویسان او را شاعر مخصوص مجدالدوله نوشته‌اند نقطهٔ بامدایحی که آواز در سنین بین چهار ( ابتدای جانشینی مجدالدوله از پدر خود فخرالدوله در ۳۸۷ ) و هفت و هشت گفته باشد باین سمت اختصاص مخصوص شود . در مجالس المؤمنین قاضی نورالله<sup>۲</sup> شرحی افسانه مانند در باب علت اینکه بندار این تخلص را اختیار نموده هست که عیناً نقل میشود :

« از بعضی از ثقات شنیده که وجه تسمیهٔ بندار باین اسم آن بود که او در اوایل حال بغایت مفلس و پریشان احوال بود ، چون گنجینهٔ دل آواز جواهر محبت اهل البیت علیهم السلام مملو بود در آن ایام پریشان گنجی شایگان باو نمودند و او در تصرف آن تأمل بسیار نمود و بازن گفت که از انعامات شاه ولایت گنجی بمن حواله شده اما در اندیشهٔ آن بودم که چون فقر و اختلال حال ما بسبب تصرف در این مال بیک بار بشروت و غنا استبدال یابد اهل روزگار بسروقت مافتنند و از روی حسد در مقام استعمال حال ما شوند و کار بر ما دشوار سازند ، اکنون بخاطر میرسد که چند شب از آن گنج دانه های زر برداشته درخاه های اهل ری و کوچه های ایشان نثار کنم تا مردم بسیار از آن بهره مند شوند ، آنگاه بفراغ بل بقیهٔ آن مال را متصرف شویم که اگر در این مرتبه مردم شهر ما را زردار و صاحب یسار یابند پندارند که از آن زرها که شب نثار میشد نصیبی وافر نیز بما رسیده و از سروقت مادور افتند و از شر ایشان ایمن گردیم . آخر بندار باین تدبیر

۱ - ج ۱ ص ۱۷۱

۲ - مجلس دوازدهم از آن کتاب

آن گنج را متصرف شد و بهمان مال کیسه دار و بندار خود گردید و بهمان لقب تخلص شعر نمود .

نقل این داستان که بیشتر بافسانه مینماید تا تحقیقی تاریخی برای آن بود نادانسته شود که قدما لقب و تخلص این شاعر را بندار میدانسته اند نه پندار که غلطی است از بعضی از متأخرین .

یکی از قدیمترین مؤلفینی که نام بندار را برده و مطالب تاریخی قابل اعتمادی راجع باو بدست داده شیخ عبدالجلیل قزوینی است که در یکی از تألیفات خود بنام نقض بعضی فضایح الروافض که آنرا در حدود ۵۵۶ نوشته بمناسبت آنکه بندار شیعی مذهب بوده است در آنجا از او یاد کرده .

این کتاب شیخ عبدالجلیل قزوینی اگرچه مذهبی و در نقض کتاب یکی از علمای سنت است که بر شیعه تاحته بوده لیکن از آن لحاظ که یکی از متون قدیم فارسی است که فقط چند سالی مداز چهار مقاله نظامی عروضی و مقامات حمیدی تألیف شده و مشتمل بر بسیاری از مطالب مهم تاریخی و ادبی است نسخه ای بسیار نفیس و گرانبهاست . اطلاع ما سابقاً بوجود این کتاب فقط از راه منقولانی بوده که مؤلف مجالس المؤمنین از آن بدست میدهد لیکن معلوم نبود که نسخه تمامی از آن بچاست یا آنکه آن نیز مثل بسیاری از نفایس دیگر زبان فارسی دستخوش تلف گردیده . جلب توجهی که در این باب از طرف استاد علامه آقای محمد قزوینی مدظله بعمل آمد و جهد بلذنی که معظم له در راه یافتن اثری از این کتاب بکار میبردند خوشبختانه بالاخره بنتیجه رسید و نسخه بالنسبه منقحی از آن در شیراز بوسیله جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر سابق فرهنگ بدست آمد و اینک عین آن در کتابخانه ایشان موجود است . شیخ عبدالجلیل قزوینی در کتاب نقض چنانکه قاضی نورالله نیز از او نقل کرده در باب بندار میگوید که او را در مدح سادات ری و آن نواحی قصاید است<sup>۱</sup> و هم او را در مدح استاد ابومنصور آوی و برادرش ابوسعید که از وزرای شیعه بوده اند بیست و هفت قصیده غراست . اما بدبختانه امروز از هیچیک از این مدایح و قصاید اثری باقی نیست و با اینکه حمدالله مستوفی میگوید که دیوان او مشهور و معتبر است حالیه کسی از آن نشانی ندارد .

اما ابوسعید آوی و برادرش ابومنصور با اینکه هر دو از وزرای مشهور شیعه بوده اند و از آن دو ابوسعید تألیفات مهمی نیز داشته هیچیک از مورخین و اصحاب کتب رجال چنانکه باید بضبط احوال ایشان اعتنائی کافی بخرج نداده و اگر هم شرح زندگانی آن دو برادر در کتابی مذکور بوده است بدست ما نرسیده فقط یا قوت حموی در معجم-

۱ - يك قطعه از اوایل این کتاب رانیز مؤلف کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعه (ج ۳ ص ۱۳۰) در کتابخانه ای خصوصی دیده بوده است .

۲ - اسم چندتن از این سادات در مجالس المؤمنین و اصل کتاب شیخ عبدالجلیل آمده .

البلدان در ذیل «آبه» یا «آوه» وطن آن دو وزیر ذکری بالنسبه مبسوطتر از ایشان میکند و میگوید که: «وزیر ابوسعید منصور بن حسین آبی متصدی کارهای مهم بود و در صحبت صاحب بن عباد سر میبرد سپس بوزارت مجدالدوله رستم بن فخرالدوله بن - رکنالدوله بن بویه رسید و مردی ادیب و شاعر و مصنف بود و او مؤلف کتاب نثر الدر (یا نثر الدرر) و تاریخ ری و بعضی کتب دیگر است و برادرش ابو منصور محمد از بزرگان منشیان و از اجله وزراء است و مدتی وزارت پادشاه طبرستان پااو بوده» ۱

از کتاب نثر الدر آبی که مجموعه ایست از حکایات و اشعار بشکل محاضرات نسخ عدیده در کتابخانه های عمومی خارجه باقیست ۲ لیکن از کتاب بسیار نفیس دیگر او یعنی تاریخ ری خبری نیست. یاقوت ابن کتاب اخیر را در دست داشته و در معجم البلدان و معجم الادباء مطالب مهمی از آن در باب جغرافیای نواحی اطراف ری و احوال قابوس و ابن العمید و صاحب بن عباد نقل مینماید و گویا همین کتابست که مؤلف مجمل التواریخ آنرا مجموعه ابوسعید آبی خوانده و از آن مطالبی نقل کرده است.

لقاب دیگر ابوسعید آبی مؤلف نثر الدر و تاریخ ری را ثعالبی در تنمه الیتیمه و یاقوت در معجم الادباء ۳ و شیخ منتجب الدین قمی در فهرست خود ۴ الوزير الکبیر و ذوالمعالی و زین الکفایه نوشته اند و شیخ منتجب الدین او را مردی فاضل و عالم و فقیه و دارای شعری نیکو می شمارد و میگوید که او از شاگردان شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰) بوده و شیخ عبدالرحمن مفید نیشابوری از او روایت می کرده است.

حاجی خلیفه در کشف الظنون و تبعیت از او بروکلن در تاریخ ادبیات عرب و وستنفلد در فهرست معجم البلدان وفات ابوسعید آبی را بسال ۴۲۱ نوشته اند لیکن این تاریخ قطعاً صحیح نیست زیرا که ثعالبی در تنمه که بعد از سال ۴۲۶ تألیف شده بزنده بودن او در موقع تألیف کتاب خود اشاره میکند و شیخ مفید نیشابوری در کتاب اربعین از تألیفات خویش صریحاً مینویسد که در سال ۴۳۲ در مسجد خود پیش ابوسعید آبی وزیر بقراءت کتابی مشمول بوده ۵ بنابر این وفات ابوسعید یادر همین سال ۴۲۲ اتفاق افتاده یا بعد از آن ۶.

۱ - معجم البلدان ج ۱ ص ۵۷ - ۵۸ (چاپ آلمان)

۲ - رجوع کنید بتاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلن ج ۱ ص ۳۵۱ - در مجمل التواریخ و القصص (ص ۴۰۴ از چاپ کتابخانه خارر) نیز ذکری از ابوسعید آبی و وزارت او در دستگاه مجدالدوله در آخر کار ابن پادشاه آمده ولی در آنجا بجای کنیه او که ابوسعید است باشتباه ابوسعید بچاپ رسیده.

۳ - تنمه ج ۱ ص ۱۰۰ و معجم الادباء ج ۵ ص ۳۵۵

۴ - در آخر جلد ۲۳ بحار الانوار ص ۱۱

۵ - مستدرك الوسائل ج ۳ ص ۴۸۹

۶ - مؤلف کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعه ج ۳ ص ۲۵۴ همین سال ۴۳۲ را

بدون ارائه سند بعنوان سال فوت آبی نقل کرده.

از اشعار عربی ابوسعید آبی نه قطعه بزرگ و کوچک در تنه‌الیشیمة تعالی و دو قطعه در دمیة القصر باخرزی و یک قطعه نیز در کتاب محاسن اصفهان ما فروخی باقیست و در این کتاب دوم کنیة او باشتباه بجای ابوسعید ابوسعید بچاپ رسیده است .  
اما از برادر ابوسعید یعنی ابومنصور محمد بن حسین آبی که بشهادت شیخ عبدالجلیل قزوینی و یا قوت حبوی از بزرگان منشیان و وزیرای شیعه بوده اطلاع صحیحی (جز شرحی افسانه مانند در مجالس المؤمنین) در هیچ کتابی بدست نیامد و با اینکه باقوت میگوید که او بوزارت پادشاه طبرستان رسیده ذکر او در نوار بیخ معتبر این سرزمین نیست و معلوم نشد که ابومنصور آبی پیش کدام یک از ملوک این دیار وزارت میکرده .

\* \* \*

اما از اشعار فارسی و رازی بندار قطعاتی در تذکره دولتشاه و مجالس المؤمنین و مجمع الفصحاء و بعضی از جنگهای خطی دیده میشود ، اینک ما بعضی از آنها را ذیلاً نقل می‌کنیم :

هر روز مرا خوشتر و نیکوتر می  
از لطف خدا و منت مادر می<sup>۱</sup>

تا تاج ولایت علی بر سر می  
شکرانه آنکه میر دین حیدر می

ایضاً :

ساقی آب حوض کوثری  
من چگویم گناه مادر می<sup>۲</sup>

گر بسدل حب آل حیدر می  
ور نباشی محب شیر خدا

ایضاً :

همی گت<sup>۳</sup> و اعظی زین هرزه لانی  
دهد بر کرده های خود گوانی  
و ساژاژا که ته<sup>۴</sup> آن روج خانی<sup>۱</sup>

شهر ری بمنبر بر یکی روج<sup>۳</sup>  
که هفت اندام مردم روز محشر  
زنی بر .... میزد دست و میگفت

ایضاً :

در قافله نیز اشتر لوک دبو  
این در بامید میزنم بوک دبو<sup>۲</sup>

در الخی شاه اسب کروک دبو  
آن اشتر لوک و اسب کروک منم

ایضاً :

گشتی گشتم تو شاد و من خوار و خجل

دادی دادم تو عشوه و من بتو دل

۱ - مجالس المؤمنین و مجمع الفصحاء

۲ - مجالس المؤمنین و جنگی خطی

۳ - یعنی روز

۴ - یعنی گفت

۵ - یعنی بسا ژاژا که تو

۶ - مجمع الفصحاء و جنگی خطی - از مصراع اول این بیت کلمه ای برون « لانه »

که رکیک بود عمداً حذف شده .

۷ - مجمع الفصحاء ، جنگی خطی

بردی بردم تو دل ز من غم تو کردی کردم تو جو زو من جمله بحل<sup>۱</sup>  
ایضاً:

می فرا آور که بهره می بری می نشاط افزای و شادی آوری  
هر که را که می نبو شادی نبو این جهان را خر می بامی دری<sup>۲</sup>  
ایضاً:

وقت در ودشته که جهان همچو وهشته

روح می سرخه که گل سرخ بیاره<sup>۳</sup>  
این دو قطعه را اگر چه بنام دیگران نیز ضبط شده بیندار رازی نسبت داده اند یکی:  
با بط میگفت ماهی در تب و تاب باشد که بجوی رفته باز آید آب  
بط گفت چو من قدید گشتم تو کباب دنیا بس مرگ ماچه دریاچه سراب  
دیگر:

از مرگ حذر کردن دو روز روانیست  
روزی که قضا باشد و روزی که قضانیست

روزی که قضا باشد کوشش نکند سود

روزی که قضا نیست در او مرگ روانیست

ذکر دیگری که از بندار رازی در کتب قدیم دیده میشود در کتاب المعجم شمس قیس همشهری اوست. در این کتاب شمس قیس بس از ذکر دوبیت از فهلویات یعنی اشعار رازی بندار بآن علت که او ملتفت اختلاف وزن مصراع اول بامصراع دوم نشده و در وزن مختلف را بهم آمیخته است بر او و امثال او از اهل همدان و زنجان که فهلویات گفته و دچار این خبط شده اند اعتراض میکند و میگوید که: «ایشان یعنی اهل همدان و زنجان بافطاعت این خطا و شناعت این غلط معذورتر از بندار باشند که زبان او بلغت دری نزدیکتر از فهلوی است و او چندین قطعه و قصیده بر مفاعیلن مفاعیلن فعولن گفته است و هرگز بر فاع لاتن مفاعیلن فعولن پنج بیت متوالی ننگفته اند» او را این سهو از کجا افتاده است و چون از استعمال از احیف ثقیل در اشعار او تفرس میتوان کرد که طرفی از عروض دانسته است این اختلاف و ترکیب بچه وجه روا داشته است و آنرا چه حجت خیال کرده. «و چند سطر قبل از آن در بیان همین امر گفته که: «همانا بندار در این باب مقلد بوده است نه مستبد و متقبل بوده است نه مستقل»<sup>۴</sup>.

از این دو اشاره صاحب المعجم که خود از اهل ری بوده چنین برمیآید که زبان اهل ری در عهد امثال بندار و غضایری و منطقی که همه در یک زمان میزیسته و هر سه از

۱- از جنگی خطی

۲- مجمع الفصحاء

۳- تاریخ و صاف ص ۲۸۳ و مجمع الفصحاء

۴- المعجم ص ۱۴۵ - ۱۴۶ (از چاپ فرنگ)

مداحان دیالمة آخری ری بوده‌اند بفارسی دری نزدیکتر بوده است تا پهلوی یعنی یکی از لهجه‌های دهاتی معمول آن ایام و این نکته عجیب نیست چه شهر ری در محل تقاطع راههای عراق و خراسان و طبرستان و آذربایجان بوده و پیوسته بآن آمد و شد میشده و سالها نیز تحت اداره سامانیان که زبان رسمیشان فارسی دری بوده سر میکرده. باقیماندن لهجه‌ای دهاتی در چنین شهر بزرگی که پیوسته فارسی زبانان نواحی مختلفه ایران بآنجا آمد و رفت داشته و غالب اوقات مرکز حکومت و امارت و دفتر و دیوان بوده بسیار مشکل و بعید می‌نماید و دلیل دیگر این مسئله آنکه از سایر گویندگان فارسی زبان ری مثل غضایری و منطقی هیچکس شعری پهلوی یعنی بلهجه مخصوص ری نقل ننموده. با این حال مسلم است که در دهات و کوهستانهای اطراف ری همچنانکه هنوز نیز باقیست لهجه خاصی وجود داشته و بندار هم که بگفته دولتشاه از کوهستان ری بوده ولی در شهر در دستگاه مجدالدوله و صاحب عباد و ابوسعید و ابومنصور آبی و سادات ری میزیسته گاهی سعی کرده است که بلهجه دهات اطراف شعری بگوید و از زبان مردم آنجا تقلید کند بهمین جهت چون بقول شمس قیس مقلد بوده بعضی از اوقات وزن را باخته و اشعاری بآن لهجه ساخته که چون وزن آنها خراب بوده بعدها مورد اعتراض علمای عروض از جمله مؤلف المعجم قرار گرفته است.

عباس اقبال

## دوش

هر روز دلبرم سخن دلبر آورد  
تا مرا بدان سخن از دل بر آورد  
آمد بر من آن صنم دلفریب دوش  
هنگام آنکه شب ز حبش لشکر آورد  
بنشست و گفت ره مده ایدر رقیب را  
گر چه رسالت از پدر و مادر آورد  
امشب اگر ببیند با تو مرا رقیب  
فردا ترا و ما را درد سر آورد  
گفتم روم بیارم خنیا گریت گفت  
بانگ و خروش خود همه خنیاگر آورد  
از چاکران و از رهیان پاک کن سرای  
کاشوب و مشغله رهی و چاکر آورد  
که داد و عبهر از رخ و از چشم مر مرا  
من نرد باخته که گل و عبهر آورد  
به از شراب داد مرا بوسه پیش از آن  
کاید شراب دار و می و ساغر آورد

لامعی سمرقانی